

نظری تازه به عرفان و تصوف

قسمت سوم

سؤال و جوابی است بین يك نفر جوینده و يك مرد عارف

سؤال کردم چرا کسانی که وارد سلك تصوف میشوند خود را فقیر یا درویش مینامند ؟ فرمود فقیر و درویش در لغت به معنی کسی است که دستش از دارائی دنیا کوتاه باشد، ولی در فرهنگ تصوف درویش و فقیر مراد فدا و مسائل نیست. اشتباه بزرگی که مابین عامه رسوخ کرده و بسیاری را از نزدیک شدن به تصوف گریزانده است این است که تصور کرده اند درویشی یعنی تنبلی و بیکاری و مهمل گردان امور زندگی. در حالیکه بهیچوجه چنین روشی خصلت صوفی نیست و هیچیک از سلاسل معتبر تصوف بیحالی و بیکاری را به پیروان خود توصیه نکرده اند.

شاه نعمت‌اله ولی (رح) بنیانگزار سلسله نعمت‌اللهی میفرماید هر انسانی اقلاً به سه چیز محتاج است. یکی غذا که بدل مایه تحلل بدن است. دوم لباس که بدن او را از سرما و گرما محفوظ دارد. سه‌دیگر سربسائی که بتواند در آن زندگی کند و از آفات مصون بماند. و این سه ممکن نشود مگر از سه راه: یکی دزدی، دوم تکدی و سه‌دیگر کار. دزدی در هر آئینی حرام است؛ تکدی هم در هر مشربی مذموم است؛ پس تنهاراهی که باقی میماند کار است.

صدق این مدعا بر این است که بسیاری از مشایخ برای تأمین زندگی صاحب حرفه و شغلی بوده‌اند و اغلب برای کسب روزی بکارهای ساده‌تن میداده‌اند و بعضی هم که صاحب‌مکتب و منال بوده‌اند آنرا برای کمک به مریدان دست تنگ مصرف مینموده‌اند. پس درویش باید برای امرار معاش تلاش نماید. ولی حداین تلاش موضوعی است که در شرح مکتب تصوف بآن اشاره خواهیم کرد. راست است که بعضی از مشایخ مریدان را برای مدت‌معینی به تکدی و ادار میکرده‌اند ولی این برای دوم مقصود بوده است یکی شکستن غرور نفس و دیگر کمک به بینوایان از حاصل این تکدی. به نظر من این رویه هم مستحسن نیست و این مشایخ هم از جاده اعتدال خارج شده‌اند. همانطور که قبلاً گفتم فراموش نکنیم که مشایخ هم انسان هستند و هیچکدام به حد کمال نرسیده‌اند. این موضوعی است که باز هم درباره‌ی آن صحبت خواهیم کرد.

پرسیدم مقصود از لباس درویشی چیست و کَشکول و تبرزین و بوق و من تشاء و چننه را چه خاصیت است؟

فرمود درابتدای امر این اشیاء که به اصطلاح صوفیان وصله‌ی درویشی است، هریک را انگیزه‌ای بوده است. مثلاً کَشکول ظرفی بوده که درویش غذا و یا آب خود را در آن مینهاد. تبرزین و بوق و من تشاء هم در سرها برای دفاع از وحوش به کار میرفته چننه هم در آن دوره حکم ساکسفری امروز را داشته است. لباس درویش هم پیراهن ساده‌ی بلندی بوده که چون از کثرت استعمال فرسوده میشده بآن وصله میزدند و به صورت مرقع درمیآمده است. در دستور سلسله‌ی نعمت اللهی مصرح است که درویش به هیچ نوع لباس مخصوص نباید مقید باشد. ولی در طول زمان درویشان ظاهری برای اینکه از سایرین ممتاز باشند این وصله‌های درویشی را بصورت سمبول و نشانه برای خود اختیار نموده و حتی بآن جنبه‌ی تزیینی داده‌اند. چه بهتر که درویش واقعی از این نوع علائم و آثار احترام از نماید و به لباس معمول زمان و مکان خود ملیس شود. **درویشی در باطن است نه در علائم ظاهر.**

پرسیدم از شریعت و طریقت که درویشان از آن دمیزند مقصود چیست؟

فرمود شریعت در اسلام مجموع مقرراتی است که خداوند و رسول او محمد (ص) برای تعیین تکلیف مردم نسبت به خالق خود و روابط بین یکدیگر وضع فرموده‌اند. و در واقع شبهه به قوانینی است که قانون‌گذاران برای نظم و ترتیب جامعه بشری وضع مینمایند. این قوانین الهی پایه‌ی علم‌فقه است و کسی که بخواهد به مجموع آن آشنا شود باید به کتب فقه رجوع نماید. در تصوف قسمتی از شریعت که مورد توجه خاص است باب عبادات است که تکلیف انسان را نسبت به خالق خود معین مینماید و قسمتی هم که راجع به وظائف افراد بشر نسبت به یکدیگر است مورد نظر صوفی میباشد.

بسیاری گفته‌اند خداوند چه احتیاجی به عبادت بندگان خود دارد؟ در نظر اول این حرف منطقی بنظر میرسد و درست است که اگر ما بندگان خدا را عبادت نکنیم بردامن کبریا نشینند. کرد. اما درویش تنها برای ادای وظیفه خدا را عبادت نمیکند بلکه وقتی عظمت باری تعالی را درک کرد و باین منبع فیض لایتناها توجه داشت عبادت را از روی اخلاص و عشق بجامی آورد و این وظیفه را بعنوان اجبار و بیگاری انجام نمیدهد و هر چه بیشتر عبادت کند بر شوق او میافزاید. میگویند یکی از مشایخ گفته است که چهل سال نماز خواندم و روزه گرفتم و ذکر کردم و حجاب بر حجاب من افزوده شد. من یقین دارم مرد بزرگی چنین حرفی نزده است و اگر خدای نکرده چنین فرموده من به مقاماتی که با او نسبت داده‌اند شک میکنم و مجبورم تصور کنم که این شیخ این نماز و روزه و ذکر را از روی اجبار و صرفاً برای ادای وظیفه مثل اشخاص عادی انجام داده است و به لذت عبادت و تقرب به بارگاه پروردگار پی نبرده است.

آنکه میگویند درویش به مقامی میرسد که انجام وظائف شریعت از او ساقط میشود

حرفی پوچ است. زیرا عبادت مثل درس مدرسه نیست که چون دیپلوم گرفتی فارغ التحصیل شوی. عبادت وظیفه‌ای است که هر چه پیشرفت کنی در انجام آن حرص‌تر می‌شوی. از این گذشته قاضی کسیست که به تو بگوید تو به مقامی رسیده‌ای که از عبادت بی‌نیازی؟ اگر خودت هستی که نمیتوانی هم مدعی باشی و هم قاضی. انسان اگر خودش داور باشد و عبادت برایش دردسر دود و عذرو بهانه می‌تراشد تا از زیر بار آن فرار کند. اگر هیچ‌کس بی‌پیرم باید گفت چنین پیری شایسته اقتدا نیست. شریعت وقتی از درویش ساقط می‌شود که از خود بیخود شده باشد و در آن مدت حال مریضی را دارد که عبادت از او ساقط است. عبادت چه نماز و چه ذکر باید با حضور قلب باشد نه طوطی‌واری. یکی از مشایخ گفته است **ذکر لسان خفقت است و ذکر قلب قر بت**. مادر درس‌های مکتب ابتدائی **عرفان** این موضوع را بیشتر شرح خواهیم داد. از همه‌ی اینها گذشته پیشوایان دین و ائمه اطهار هیچ‌کدام از انجام وظائف شرع قصور نکرده‌اند. اگر بگوئی این کار را برای عوام می‌کرده‌اند می‌گویم آنها ممکن نیست کاری را برای تظاهر کرده باشند. آن قسمت از شریعت هم که مربوط به روابط افراد بشر است تماماً مبتنی بر عدل و انصاف و درستی و صداقت است. این وظائف که نسبتاً سهل‌هم هست برای عامه مردم است زیرا تکلیف درویش که تاحد ایشار می‌رسد بس والایر و انجام آن برای عامه‌ی ناس دشوارتر است.

طریقت قدم اول در راه به سوی حقیقت است. در این راه است که پله‌های اول **معرفت** را شروع می‌کنیم و سلوک مرید شروع می‌شود و به قدر استعداد خود و هنر مرشد مرئی پیشرفت مینماید. این راه انتها ندارد. نقطه‌نهایی آن حد کمال است و رسیدن به حد برای انسان غیر ممکن است. خوشبخت کسانی که هر چه بیشتر در این شاهراه متعالی عروج نمایند. شرح این مراحل را من که خود انسانی ناکامل هستم، تا آن اندازه که قدرت دارم به موقع برایت شرح خواهم داد.

بعضی از درویشان شریعت و طریقت و حقیقت را به گردویی تشبیه کرده‌اند که پوست آن شریعت، مغز آن طریقت و روغن آن حقیقت است. ظاهراً بد تشبیهی نیست ولی صحیح نمی‌باشد. زیرا می‌گویند برای رسیدن به طریقت باید پوست را دور انداخت تا به مغز رسید. من می‌گویم شریعت و طریقت بطوری درهم ممزوج هستند که جدا کردن آن از هم میسر نیست و لازم و ملزوم یکدیگرند و تا آخر نردبان صعود باهم آمیخته‌اند.

عرض کردم چندین بار به **اعتدال** اشاره فرمودید مقصود از این اعتدال چیست؟ فرمود کلمه‌ی عدل دایره‌ی بسیار وسیعی است و میتوان گفت تمام دستگاه کائنات بر پایه‌ی عدل قرار گرفته است و عدالت زیر بنای تمام روابط کیهانی و بشری است. اگر عدالت نباشد پایه‌های روابط اجتماعی واژگون می‌شود. در جامعه‌ای که عدالت معدوم یا ناقص است آثار بدبختی و نکبت هوایداست و سعادت واقعی در چنین جامعه‌هایی وجود ندارد. ظلم و ستم مستولی می‌شود و حق به

حقوق دار نمیرسد. حتی ترقی‌های مادی هم دچار آشفتگی میشود. اما اعتدال که مشتق از عدل است پایه‌ی آفرینش کائنات است و هر چه از اعتدال خارج شود آشفته میگردد.

نظم حرکت کرات و کهکشانها بر اعتدال است. سلامت بدن انسان بسته به اعتدال آن است. حرکت ماشینهایی که انسان میسازد باید متعادل باشد. هر وقت که این تعادلها بهم بخورد به زودی آثاری نظمی و درهم ریختگی آشکار میشود.

در رفتار و زندگی هر فرد بشر اعتدال شرط است. اگر شخصی پر بخورد یا کم بخورد هر دو از اعتدال خارج است. اگر جامعه‌ای از کار و تلاش غفلت ورزد از اعتدال خارج شده است. اگر بیش از حد حدتلا و تلاش کند باز هم بی‌اعتدالی کرده است. مثلاً امروز به عقیده‌ی من در دنیا بیش از حد لزوم به ورزش اعمیت میدهند و این پدیده جامعه را مسحور کرده است که هدف آن که برای سلامت مزاج و تفریح دماغ است از بین رفته و در واقع ما اسیر این وسیله شده و هدف را فراموش کرده‌ایم. ورزشکاری که عمر خود را برای بلند کردن وزنه‌های سنگین صرف میکند چه استفاده مینماید؟ آیا ارزش کاپ و مدال بیش از ارزش يك اسباب بازی است که به کودک میدهیم؟ علاوه بر این این ورزشهای بسیار سنگین بدن را از شکل متناسب زیبا خارج میسازد قلب را خسته میکند و اغلب این ورزشکاران در سنین جوانی بدود حیات میگویند. از خود پرسیم این زیاده رویها برای جامعه چه سودی دارد؟ جز اتلاف وقت گرانها که ممکن است صرف کارهای مفیدتر شود؟ اشتباه نکن من اسپورت و تفریح را محکوم نمیکنم، اگر چنین حرفی بزیم خود از اعتدال خارج شده‌ام. ولی باید اندازه دانگاه داشت. وقت روزانه‌ی انسان باید بطور معتدل تقسیم شود. کار با اعتدال، خواب با اعتدال و تفریح با اعتدال. اگر هر يك از این اعتدالها از بین برود مزاج از سلامت منحرف میشود. عقل سلیم در بدن سالم است. مردم دنیا که خود را در مدار عالی تمدن فرض میکنند کارهایی میکنند که شایسته‌ی يك حیوان وحشی نیست! مثلاً بوکس بازی و کشتی کج برای انسان متمدن شرم آور است، چطور میتوان فرض کرد که دو نفر آدم متمدن بجان هم بیفتند و آنقدر یکدیگر را بکوبند که یکی بیفتد و نتواند دیگر برخیزد و صدها هزار نفر تماشاچی دیوانه‌وار باین زدو خورد و حشیانه با کمال اشتیاق تماشا کنند و مبالغی که باعداد نجومی شباهت دارد در این راه خرج نمایند؟ من واقعاً حیرانم که چگونه ما باین مسائل فکر نمیکنیم؟ گاو بازی نوع دیگری از این دیوانگی است. توجه به مسائل جنسی که به طور شرم آوری در این سالهای اخیر گریبان گیر مردم شده یکی از علائم بارز انحطاط و خروج از دایره‌ی اعتدال است. متأسفانه آن گروهی که فقط نظر به سود مادی دارند اعتدال جهان را از بین برده‌اند و به جای اینکه صفات حمیده‌ی انسان را تقویت کنند عزیزه‌های حیوانی را تحریک مینمایند. چون خلقیات اکثریت منحط است، سرمایه داران و صاحبان صنایع برای اندوختن مال بیشتر این غرائز پست را تشویق میکنند. درآمد يك رقاصه، که شاید از هنر هم

چندان بهره‌مند نباشد، رقی سرسام آور است. این صاحبان سرمایه برای آب کردن بنجل‌های کم‌دوام خود هر سال نیازهای کاذب ایجاد میکنند و طبع هوس‌پسند مردم گول این تبلیغات رامی‌خورد! غافل‌زاینکه در مدتی که خیلی هم طولانی نخواهد بود مواد اولیه روی زمین از بین خواهد رفت و کار به اذبار عمومی خواهد کشید. اگر بخواهم از این بی‌اعتدالی‌ها گفتگو کنم ساعتها وقت می‌خواهد و باز هم تازه گوشه‌ای از آن را باز کرده‌ام.

این است معنی اعتدال که اگر ما به دست خود آنرا از بین ببریم سعادت بشر را از بین برده‌ایم. من نمی‌خواستم در این مورد وارد این بحث شوم ولی سؤال تو مرا مجبور کرد. تنها تصوف که راه‌میان‌ه و صراط مستقیم است میتواند ما را نجات دهد. هر فرد غیر متعادلی که بیش از نیاز واقعی ثروت اندوزد لقمه‌ها از دهان مستحق واقعی گرفته است. آیاموقع نرسیده است که بیدار شویم؟ بدبختی اینجاست که وقتی صحبت از اعتدال میشود برخی تصور میکنند اعتدال نشانه‌ی عقب‌ماندگی، کم‌کاری یا کهنه پرستی و بارخوت و خمود است. علت هم این است که معنی **اعتدال** را نفهمیده‌اند.

راه‌درویش همان صراط مستقیم است که او را به مدارج عالی **معرفت** میرساند و این همان راه اعتدال است. درویش از راه راست خارج نمیشود و از انحراف به چپ و راست یعنی افراط و تفریط خودداری مینماید.

مثلاً شجاعت، این خصلت پسندیده، در راه مستقیم درویش است. جبن و تهور خارج از راه و در طرفین است. سخاوت در راه راست، تذبذب و خست دو انحراف به طرفین حلم در راه راست است خشم و تذلل در طرفین. امثله زیاد است من بهمین اکتفا میکنم. صراط مستقیم خطی است که به نقطه‌ی توحید منتهی میشود و آن وحدت بعد از کثرت است که بموقع خود شرح خواهیم داد.

بعضی از درویش در طریقی که انتخاب کرده‌اند راه زیاد روی پیموده‌اند و از اعتدال خارج شده‌اند. ریاضت بیش از حد که به قوای مغزی ماصدمه زندوبدن را از کار بازدارد خارج از اعتدال است هم چنین کم‌خوابی و غیره.

خلاصه با مرعات اعتدال درویش زودتر و بهتر به مدارج ترقی میرسد.

این نکات را وقتی وارد مکتب تعلیمات تصوف شدیم بحث خواهیم کرد.

نکته‌ی مهمی را که فعلاً بآن اشاره میکنم و می‌گذرم آن که تصوف در دوره‌ی ما باید منطبق با شرایط زمان و مکان باشد و بازندگان امروزه‌ی مافوق دهد تا جمعی که در آن وارد میشوند به قدری زیاد باشند که بتوانند در اوضاع اجتماعی تحولی پدید آورند و مردم را از سر اشپا انحطاط به معراج ترقی (به معنی واقعی) رهنمون شوند.